

نوشتن در باب شخصیت، آثار و تألیفات استاد زرین کوب کار آسانی نیست. این معنا نه از قلت مطلب و مدرک است، چه بسا از وفور و کثرت آنهاست.

مشکل از آنجا آغاز می شود که نمی توان موضوعی را بر موضوع دیگر رجحان داد، چه هر گوشه و زاویه این بحر عظیم، دامنه ای موج و جوشان دارد و این «بحر را در کوزه» آوردن، به حقیقت ممکن نیست، مگر «قسمت یک روزه ای» که «هم بقدر تشنگی باید چشید»^(۱)

بر فرض یافتن موضوعی ترجیحی، کوشش برای تنسیق، تحلیل و تعلیق آنها، وقت بسیار و دقتی مستوفی می خواهد که در تاب این نشریه نیست، جز آنکه به ایجاز نقشی از استاد ترسیم شود. گفتم ترسیم، آری بواقع باید نقشی در این مجال ترسیم کرد، و شرح این سخن بس شایسته را، بایست گذاشت تا وقت دگر.

شخصیت و اندیشه

زرین کوب تصویری کلی از خود را بدانگونه که شخصیت، سیمای روح و جسم، در آن انعکاس یابد چنین توجیه می کند: «تصویری از من، که تمام خطوط سیمای من، سیمای روح و جسم من در آن انعکاس یابد، جز آنکه همه چیز در آن به هم بنیامیزد، همه چیز در آن لحظه به لحظه محو و اثبات شود و هیچ چیز از تمام آنچه به ترسیم در می آید باقی نماند، چه خواهد بود؟»^(۲)

دکتر زرین کوب اتصال و پیوند میان روح و جسم، در گذشته و حال را غیر ممکن می داند، کیست که بتواند

رموز این تلقیق و دقایق را در یابد. ولی اینهمه هست که بتوان در کوششی مصرانه، حداقل سیمای روح و جسم را در «حال» تصویر کرد که جز احساس آزرده گی، احساس ملال و احساس سرخوردگی که دورنمای دوران مردی خسته از کارست^(۳) چیز دیگری نیست. لیکن این ملال و سرخوردگی که «پادافراه جنب و جوش» گذشته است، شور و شوق برای نفوذ در اسرار و کنکاش و کوشش و جستجو در نیافته ها همچنان است که دوران کودکی و جوانی او بوده است.

ملال و حزنی که استاد از زمانه دارد، آن احساس پوچی و بیهودگی چنانکه مفهوم است، بیش از آنکه شخصی باشد، فلسفی است بی قدری حاصل کارگه کون و مکان و دانستن آنکه، اینهمه ها، خود اینهمه نیست، رسیدن بدین پایه از علو ذهنی و عروج مشرب البته بی سبب و علتی نیست، که زیستن بیش از هفتادسال در این سراچه بازپچه است و بر فرجام این تیره خاکدان اندیشه کردن، و آگاه بودن بر فردائی که چون «آواره یمگان» زیر لب تکرار می کند که «جز همان نیست و گر ششصد بار آید!»^(۴)

اما دوران کودکی از خانه به مدرسه می انجامد و رفتن به قفس مدرسه که دیگر هرگز در تمام عمر از این قفس بیرون نمی آید. از مدرسه به دبیرستان و معلمی در شهر و زادگاهش بروجد، و از دبیرستان به دانشگاه، دورانی از احراز دو پیشه تعلیم و تعلم که توأمان می شده است، و اما هیچگاه خاطرات دورانی که «دائی جواد» کتاب جامع التمثیل، کلیات شیخ سعدی را هدیه می آورد و می خواند یا پدر بزرگ را که شاهنامه امیر بهادری را برایش خریده بود فراموش نکرده است. آنچه از خاطرات طولانی استاد از تماشای رنگ

سحرآمیز خورشید نیمروز، و افسون همه مه مرغان، که در کوچه و خیابان اطراف خانه پدری به آسمان می رسید، باقی مانده، حوادث دردناکی است که در کودکی بر دل او حسرت نهاده است دکتر زرین کوب خاطره قدیمی از دست دادن برادر و خواهر کوچکش را در این زمان با تلخی بیان می کند:

«یک هفته یا قدری بیشتر بود که کبری خواهر پنج ساله و مهدی برادر سه ساله ام با هم ناخوش شده بودند، چیزی بنام حصبه یا سرخک. آنها را به اطاق جدایی برده بودند و به من که اشتیاق دیدارشان بی تابم می کرد در این مدت هرگز اجازه داده نشد آنها را ببینم فقط گهگاه آخر شبها قبل از خواب از پشت درهای بسته با آنها حرف می زدم یا صدای گریه و ناله شان را می شنیدم. از آن پس دیگر هرگز نه خود آنها را دیدم نه صدای ناله و گریه شان به گوشم رسید. تا چند هفته، خانه ساکت و چهره ها غمناک بود. بالاخره یک روز خاله ام خیلی آرام، در جواب سئوالی که از او در باب آنها کردم به من گفت مرگ به سراغ آنها آمده و خدای مهربان آنها را پیش خود برده است. از این قرار آنچه مرگ نام داشت و هیچ کس اسم آن را بدون وحشت نمی برد، به خانه ما راه یافته بود.»

و می دانیم که بعدها استاد در فاصله ای نه چندان طولانی برادرانی چون خلیل و احمد و حمید زرین کوب را از دست داده است که اثرات این دردهای عمیق همچنان بر روح حساس وی باقی بود.

و امروز، امروز است و عشق به طبیعت و تاریخ دوگانه ای که روح استاد با آنها پیوند یافته است. عشقی از کودکی آغاز شده، با آفتاب و سبزه و خاک دیار آباءاجدادی بهم آمیخته، چرا که پدر کشت کار بود و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر حبیب الله شریفی

شخصیت و اندیشه

دکتر عبدالحسین زرین کوب

«با آنکه پدرم در آن سالها هنوز بکلی کار بازار را رها نکرده بود، دکانش بوسیله عموهایم می‌چرخید، خودش بیشتر به کشاورزی و دامداری می‌پرداخت. البته مزرعه‌هایش در «گنل گرون» و «فیال» در دست زارع بود و خودش زیاد به آنجا نمی‌رفت، اما مزرعه «باغ میری» را که در نزدیک پل و کنار شهر بود، خودش به کمک یک زارع پیر که در واقع نگهدارنده مزرعه بود کشت می‌کرد»^(۵).

اتحاد و پیوندی که طبیعت با تاریخ می‌یابد، و جهان در کشاکش این دو غوطه‌ور است جدائی این دو مقصود را چگونه می‌توان تحمل کرد، استاد می‌نویسد «از طبیعت و تاریخ جدائی ندارم و در باقی عمر هم تا خاطره‌هایی - هرچند مبهم و از هم گسیخته - مرا با این سالهای کودکی پیوند می‌دهد، که از دو عشق عظیم خویش که طبیعت و تاریخ است فاصله نمی‌گیرم و سیمای جسم و روح خود را در زمان حاضر از آنچه به گذشته آن تعلق دارد انفکاک ناپذیر می‌شمرم»^(۶).

این علاقه و اجتهاد به تاریخ، اینجا و آنجا در نوشته‌های دکتر زرین‌کوب رخ می‌نماید، مثلاً در بحثی که درباره اصطلاح تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری می‌گشاید بجای عنوان فلسفه، تاریخ، تاریخ‌نگری را توصیه می‌کند و می‌نویسد: «به هر تقدیر آنچه ماوراء تاریخ یا فلسفه تاریخ خوانده می‌شود و من دوست دارم عنوان محجوبانه‌تر و کم مدعای «تاریخ‌نگری» را درباره آن بکار برم، می‌خواهد از تاریخ که توالی رویدادهای جزئی است مقوله‌ای شامل و کلی استخراج نماید و تشتت و تفرقه‌ای را که در بعد طولی و عرضی بر این رویدادها اجتناب‌ناپذیر است به جمع وحدت نهائی تبدیل نماید و شک نیست که فقط می‌تواند به شیوه علمی از وجه حرکت تاریخ و نیروی محرک آن و تمام آنچه سرنوشت انسان تاریخی و فرهنگ و تمدن اوست سخن بگوید و احیاناً در تاریخ هم مثل آنچه در باب برخی دیگر از علوم گفته می‌شود علم را وسیله‌ی برای پیش‌بینی یا پیش‌گیری کند که با آنکا به شیوه تاریخ‌نگاری عینی به تحقق تاریخ‌نگاری علمی دست بیاید و مادام که در این امر هنوز نیل به توافق نهایی بین اذهان بسیار بعید به نظر می‌رسد. فلسفه تاریخ، جز مجموعه‌ی از نظرهای مختلف و احیاناً متضاد در باب مباحث مربوط به تاریخ‌نگری نخواهد بود»^(۷).

در مصاحبه‌ای با تاریخ (نوشته‌ای که در کتاب دفتر ایام آمده است) نظریات استاد را در باب نقش تاریخ و جبر آن به تفصیل می‌خوانیم. در این مصاحبه تأثیر قاطع و بی‌چون و چرای تاریخ، در تحول و دگرگونی‌های پدیده‌های جوامع مختلف به روشنی بیان شده است. (متن کامل مصاحبه با تاریخ در قسمت سوم این دفتر آمده است).

علاقه زرین‌کوب پس از طبیعت و تاریخ به ادبیات و عشق به شعر است که از سالهای کودکی با وی همراه بوده است. اولین عاملی که عشق به شعر را در وجود استاد برانگیخته است، مطالعه سخن و سخنوران بدیع‌الزمان و ترجمه کتاب شبلی نعمانی است که ادبیات منظوم ایران نام داشته و در اوایل سالهای دبیرستان به آنها دسترسی یافته است به نوشتن می‌پردازد. نمایشنامه‌نویسی با گرایش به آثار مولیر و برای تاریخ منبعی را که ذکر می‌کند چنین است: «تاریخ هم برای عشق قدیم بود و همین عشق بود که مرا به هر آنچه آثار اندیشه و زحمت انسان بود علاقمند کرد و بر من مسلم کرد که در عالم همه چیز و با تاریخ سیر می‌کند و هیچ چیز حتی عرفان که با شهود و مکاشفه ماوراء واقعیت سروکار دارد از قلمرو تاریخ بیرون نیست چرا که آن احوال و مواجید نیز کشف و تجربه کسانی است که فعل و انفعال حوادث مربوط به تاریخ آنها را در مسیر حیات خویش با آنچه انسان را به آنسوی عالم حس می‌برد و مجال برخورد می‌دهد»^(۸).

دکتر زرین‌کوب شعر و شاعری را در همان سالهای جوانی رها می‌کند، هرچند ما از وی اشعاری چون مثنوی با مولانای روم: از سزنی را در کتاب دفتر ایام خوانده‌ایم که قدرت استاد را در سرودن اشعار مثنوی به ثبوت می‌رساند. ولی پرداختن به شعر و شاعری تداوم نیافته هرچند تأثیر و جاذبه، شعر در ذهنیت او همچنان پایدار مانده است. از نظر استاد شعر در طبایع و نفوس انسان مانند اثر جمال و هنر ایجاد حظ و لذت می‌نماید ولی لذتی که مولود شعر و جمال است با آنکه از بعضی جهات با لذتهای حاصل از چیزهای مطبوع و سودمند شباهت دارد، لذتی عام، کلی و تجزیه‌ناپذیر است.

و اما نقد ادبی و نقد الشعر که استاد در آن زمینه مطالعه و تسلط خاصی یافته بدانگونه که آرزوی وی بوده در جامعه قابل پیاده کردن نبوده است، در نقد شعر هم از دگرگیری به آنچه منتقد را در مشاجرات هر روزینه وارد می‌کند عمداً پرهیز می‌کند، چرا که این مشاجرات محیط تفاهم می‌خواهد و بدون آن هرچه بنام نقد عرضه شود نقد بازار بوده است.^(۹)

و اما نقد شعر فقط چالشگری نیست که بر آن مراتب و موازینی چند حاکم است که دکتر زرین‌کوب آن را به نقد خارجی و داخلی تقسیم می‌کند:

نقد خارجی که تحقیق درباره زندگی شاعر، بحث در موارد و شاعر اجتماعی وی و تأثیری که وجود شاعر در جامعه معاصر و گویندگان خود کرده است و نقد داخلی عبارت است از تحلیل و تجزیه یک اثر، درک اجزا و تناسب آنها، جهان‌بینی و کمال مطلوب شاعر و بیان قدرت و استعداد هنری اوست.

دکتر زرین‌کوب لذت از ستیهندگی و چالش‌گری و به اصطلاح عوام بجان هم انداختن ذوق ستیزجوی عوام

را در گل‌آلود کردن بحث‌ها و نقدهای ادبی در ایران مؤثر می‌داند و متانت و تحمل را برای ارائه نقد ادبی آرزو می‌کند. چرا که منقد مدعی و معارض نیست و کار او در زمینه نقد همچون قضاوت قاضی در مسند قضاست.

آیا زبان محجوب و ملایم استاد در نگارش نقد از این اصول سرچشمه نمی‌گیرد که با وجود طرح صریح و دقیق مواقع ضعف از برخوردهای خشن و تند برکنار می‌ماند و به استدلال و توجیه معقول می‌گراید؟ و چه بسا طبع آرام و صلح‌جویی استاد نیز در تکمیل این خصلت مؤثر افتاده است. مثلاً وی در کتاب سیری در شعر فارسی آنگاه که درباره وضع شعر در اواخر دوره طاهریان بحث می‌کند، با وجود بیان نقاط ضعف شعر در این دوره، با بکار بردن لغات نرم و متواضع از تحقیر و تحقیر شعر در آن زمان می‌پرهیزد و می‌نویسد:

«البته ابیات معدودی هم که در تذکره‌ها و فرهنگها به شاعران این دوره منصوب شده است غالباً یکدست نیست و احتمال جعل و خلط و تحریف و تصرف در آنها بسیار می‌رود با اینهمه اکثر آنها خاصه آنچه در مآخذ کهنه‌تر و معتبرتر آمده است نمونه سادگی فکر و بیان محسوبست. در ترکیب و تلفیق، علی‌الخصوص در آن عده ابیات که مؤلف تاریخ سپستان نقل کرده است درشتی و خشونت مشهود است و با این حال اوزان شعر نیز ساخته و مستقیم نیست و بسا که سکنه و وقفه در آنها پیش می‌آید و برای استقامت وزن باید آنها را که گاه مانند خسروانیات با کشیدن آواز به صلاح بازآورد و مستقیم کرد».

دکتر زرین‌کوب از دوران برخوردش جوانی به شیوه‌ای خاص یاد می‌کند. دوران جوش و غلیان بلوغ برخورد با تاریخ پلوتارک و «آشنائی با مردان نامی تاریخ» از استاد یک «دُن کیخوته» نامرئی و سمج و شورشگر ساخته بوده است که مثل آن «پهلوان مانش» آماده بود تا حتی با «آسیاب بادی» هم بجنگد تا اگر شر و نقصی در عالم وجود دارد از بین ببرد و نظم تازه‌ای را به دنیا ارزانی دارد. استاد، پلوتارک را در تحلیل شخصیت آتیلا و چنگیز مقصر نمی‌داند و می‌نویسد: «می‌ترسم ناپلئون و هیتلر که دُن کیخوته درونشان به رغم آنهمه کشتار و ویرانی که به دست آنها، برای تأمین عدالت انسانی و ایجاد یک نظام بی‌سابقه به راه انداخت و آرامش خود را فقط در شکست آن هدف‌ها باز یافت خیلی بیش از آنچه در ظاهر امر به نظر می‌رسد غرور و عصیان مهارناپذیر خود را از مقایسه خویش با مردان نامی پلوتارک یافته باشند یا شاید هم این نام‌آوران قهار و نیمه‌وحشی شرق و غرب، از خمیره همان مردان نامی پلوتارک بوده‌اند که دُن کیخوته حتی قرن‌ها قبل از آنکه سروانتس نویسنده اسپانیائی او را از یک مشت افسانه و پندار بسازد و در دنیائی بی‌در و پیکر که دنیای خودی‌هاست سردهد در شکل ابدی تغییرناپذیر خود،

کز و فر آتشین خود را بدون هیچ گونه اعلام خطر در عرصه ضمیر آنها آغاز کرده باشد» (۱۰)

و چنین است که وی بسیار زود خود را از دست این کُن کبخوته درون رهائی می‌دهد و از وسوسه آن آزاد می‌شود.

کتاب تاریخ در ترازو، هرچند از شیوه‌های شناخت، نقد و ارزیابی تاریخ و متد و فن تاریخ‌نگاری سخن می‌گوید ولی همه گفتگوها، در محور نقش انسان در جهان، انسان تاریخ ساز که اساس و پایه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری است، دور می‌زند. دکتر زرین کوب بهانه‌ای می‌یابد تا اهی از دلی پردرد برآورد، زیرا آرزوی یافتن علو و عروج انسان، چنانکه شایسته او در این رباط دودر است، در دسترس نیست ولی با اینهمه استاد نسبت به گذشته انسان با تسامح می‌اندیشد و می‌نویسد:

«اگر تاریخ انسانیت را بتوان در ترازو نهاد، آنچه در گذشته و حال مایه شرم و پستی انسان می‌تواند شد، نسبت بدانچه مایه امیدواری و سرفرازی اوست وزن زیادی ندارد» (ص ۲۶۲) ولی جنگ که نشانه طبع درنده و حیوانی است هنوز بشر را رها نکرده و گوئی این سخن کانت تحقّق پذیر شده است که گفت: «حالت صلح بین انسانهایی که در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند به هیچ وجه حالت طبیعی نیست و حالت طبیعی آنها بیشتر حالت جنگ است» اما دکتر زرین کوب در این زمینه به بدبینی کانت نیست و در مبحث کارنامه و تاریخ (ص ۲۴۶) می‌نویسد: «البته در تاریخ، اندیشه همزیستی، صلح‌جویی و تسامح نیز آن اندازه هست که نشان دهد که این درنده پنهانی، اندک اندک در حال آرام شدن است و تصور آنکه تمام تاریخ دراز انسانیت در همین جنگها خلاصه شود بدبینی و کوتاه‌نظری است» آیا این خوش‌بینی محتاطانه با پیشرفت همه جانبه انسان در علوم و تکنولوژی تحقّق خواهد یافت یا آنکه متأسفانه جنگهای ویرانگر با شکل دیگری باز رخ خواهد نمود و ننگ دیگری بر ننگ‌های دیگر تاریخ بشری خواهد افزود؟

داوری دکتر زرین کوب درباره انسان، جانبی که او از حقوق انسان در جامعه نگه‌میدارد، در جایی دیگر یعنی در نوشته‌ای بنام «بازگشت سقراط» به جدّ و تأکید می‌انجامد. حق انسان در برابر تکلیف او در جامعه و تکلیف جامعه در برابر حقی که به انسان اعطا کرده است، حدود و ثغور این حق و حراست و مراقبت از آن از جمله مواردیست که راجع به آن کتابها و مقالات بی‌حساب نوشته شده و خونها نثار این اصل شده است. گفتگو بر سر آنست که جامعه و دولت که نماینده اوست تا چه پایه می‌تواند در زندگی فرد پیشروی کند. اگر فرد معلول عوامل و اثراتی است که جامعه بر او می‌گذارد، آیا جامعه می‌تواند فرد را برای جرمی که در ارتکاب آن اختیار نداشته بلکه مجبور بوده است مجازات کند؟ دکتر

زرین کوب در این نوشته از زبان سقراط می‌نویسد: «درست است که دندان را برای فساد می‌کنند که در آن هست می‌شود کند چنانکه حتی در عهد جوانی ما هم پا را به جهت شقاق‌لوسی که در آن پیدا می‌شد می‌بریدند اما دیگر به هیچ وجه روا نیست که سری را هم به سبب چیزی که در آن هست قطع کنند، زیرا فکر و عقیده تا موقعی که منتهی به عمل نشده باشد نمی‌تواند محکوم شود». این بحث البته تا جایی در جهان پیش رفته که موضوع مشروعیت مجازات اعدام و لغو آن بحث و مجادلات حقوقی را در محافل بین‌المللی برانگیخته، کشورهای مجازات اعدام را به همین دلایل لغو کرده‌اند، چرا که معتقدند جامعه هرچه را داده می‌تواند پس بگیرد ولی جان انسان که ودیعه‌ای الهی است، از داده‌های جامعه نیست که در استرداد آن محق باشد. استاد زرین کوب در این مورد مجدداً، از زبان سقراط چنین می‌نویسد: «... اما کدام قاضی هست که در هنگام داوری بکلی مصلحت و میل و سلیقه خود را کنار بگذارد مصلحت و میل جامعه و مقتضی عدالت محض قرار ندهد و از این گذشته، اینکه آزادی فرد را نباید تا به حدی میدان داد که منجر به سلب آزادی فرد و جمع هر دو گردد به هیچ وجه مستلزم آن نیست که حیات فرد متجاوز هم مورد تجاوز جامعه قرار گیرد. در واقع به حکم عقل، جامعه در مورد کسی که به حدود آن تجاوز کرده



است فقط این اندازه حق دارد که آنچه را به آن فرد داده است از او پس بگیرد، بلی جامعه به فرد آزادی داده است، ایمنی داده است کار و مقام داده است و اینها را می‌تواند بعنوان مجازات از او پس بگیرد اما حیات را دیگر جامعه نداده است که بتواند از او بازپس بگیرد».

گرایش زرین کوب به عرفان و خصوصاً قصه‌های مثنوی ریشه‌ای در دوران کودکی او دارد. در هنگامی که او در شب نشینی‌های کتاب‌خوانی خانوادگی راه می‌یافت و از کتبی مانند قصص الانبیاء و حدیقه الشیعه بهره می‌گرفته، خصوصاً آنکه «آقا شیخ صادق جراح» دوست پدر بزرگ با صدای غزّا حکایت‌های بزرگ مثنوی را می‌خوانده است در خاطر او تأثیر فراوان می‌گذاشته است. استاد در مورد این ایام می‌نویسد:

«این خاطره‌های مبهم و از هم گسیخته رویاهای دلتنازی است که امروز بعد از سالها افق‌های دور دست بهشت گم شده کودکی را در چشم من جاذبه‌ای به شکوه می‌دهد و شاید چیزی از دریافت امروزین‌ها را هم در گذشته‌ها منعکس می‌کند، هرچه هست بار گذشته‌هاست».

آیا شور و حال آن شبه‌های مثنوی خوانی موجد و ملهم خلق آثاری چون «بحر در کوزه» و «سر نی» نیست؟ استاد در این آثار مولانا را شخصیتی کامل و شامل معرفی می‌کند انسانی با ابعاد جهانی، خارج از وهم و گمان و مرز، مست و عاشق و سرانداز که می‌خروشد و می‌تغد و می‌رقصد و پا بر سر تعلقات و مصلحت‌اندیشیها می‌نهد. در کلام مولانا تحذیر و تزویر نیست، جان کلام او انسان است با اندیشه‌ی متعالی و والا. چون آنچه بشر را اعتبار و شاخصیت می‌بخشد همانا اندیشه‌ی اوست و مابقی خود هیچ نیست:

«ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای»

دوران تحصیلات عالی همراه به اشتغال شغل تدریس در تهران و بعدها در دانشکده علوم معقول و منقول و دانشسرای عالی، پرداختن به مطالعه و تجسس در فلسفه و غوطه خوردن در بحر عظیم عقاید و افکار فلسفی که استاد آنرا چنین تشریح می‌کند:

«زندگی در تهران هم در میان آن همه آشوب و دلهره‌ای که در آن سالهای بلافاصله بعد از جنگ جهانی در همه جا فکر و اعصاب انسان را پریشان می‌کرد، آسان نبود. وقتها بود که اندیشه درخور غزالی و لایب‌نیتس دنیا را در نظرم تجسم خیر و کمال مطلق نشان می‌داد و وامی‌داشت تا در طلب مبداء و منشاء این خیر و کمال تا سرحد مکاشفه و اشراق پیش بروم و در چنان وقتها بسا که کارم به ریاضت‌گرایی و شب‌زنده‌داری می‌کشید و چیزی از خواطر و مواجید قوم را در ضمیر خویش منعکس می‌دیدم. وقتهایی هم پیش می‌آمد که اندیشه‌ی شایسته‌ی خیام و شوپنهاور

زندگی را در پیش خاطر مآکنده از شر و نقص و فریب جلوه می‌داد و در شک و حیرت خویش تا آستانه قول به تعطیل و آنچه حکماء غربی از آن تعبیر به «آته‌نسیسم» می‌کنند می‌رسیدم و با اینهمه خورسندم که در میان اینهمه گیرودار فکری بجای آنکه مثل بسیاری از همسالان راه نیچه و ژرژ سورل را شیوه کار سازم بدانچه مهاتمای پیر و رومن رولان بدان رسیدند گرایش یافتم»^(۱۱)

طی این سالها دکتر زرین کوب از محضر «عالمان و استادان شهر» استفاده کرده و با آشنائی به زبانهای خارجی در هر نوبت دریچه تازه‌ای از آفاق اندیشه بروی او باز شده است. شاید تا زمانی که استاد قدم به دایره تدریس و تعلیم دانشگاهی گذاشت، استادانی که پایه و قدرت علوم عقلی و نقلی را همراه با جهان بینی نو، با نگرشی همه‌جانبه به فرهنگ اسلامی و غیر آن حوزه داشته‌اند نادر بوده است. وسعت مشرب و ذهن، تسلط بر نتایج و بررسی‌ها و علل رویدادهای تاریخی، زرین کوب را از یک قطبی بودن فارغ ساخته و به صورت نویسنده و مورخی با دید عام و جهانی درآورده است، به طوری که پیشرفت یا عقب ماندگی این یا آن قوم یا ملت، تعالی و عروج اقلیم فرهنگی و فلسفی، نه به طور انتزاعی بلکه در کل جامعه انسانی - تاریخی مورد توجه او قرار می‌گیرد.

به نظر دکتر زرین کوب بیان اینکه ذهن‌گرایی شرقی باعث عقب‌افتادگی از قافله عینی‌گرایی غرب است، جدا دیدن این دریای خروشان که اجزاء آن با هم و در هم بوده و هست، ناشی از عدم بررسی عمقی و تطبیقی رویدادها در طی قرون و اعصار است. وی در نوشته‌ای تحت عنوان «ادبیات انسانی - ادبیات جهانی» این نوع تأثیر و تأثر را به طور مستدل و تاریخی بررسی می‌کند و چنین است که در نقدها، آثار و تألیفات استاد عمومیت و جامعیتی گاه شگفت‌آور می‌توان بازشناخت که از این سو تا آن سوی پندار را دربر می‌گیرد.

تسلط دکتر زرین کوب به زبانهای عربی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی حاصل مطالعات او را در دو قطب تحقیقی و تطبیقی غنا می‌بخشد. بطور مثال در مقاله بلند از هرودوت در تاریخ (در کتاب «نقش بر آب») منابع استاد حوزه‌های وسیعی از تحقیق را دربر می‌گیرد. در این تحقیقات از منابع انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، یونانی و عربی استفاده وسیعی شده است. مقصود آنست که تسلط بر زبانهای زنده و مفید که تحقیقات را بسط و اعتبار می‌بخشد همراه با نگرش و جهان‌بینی باصطلاح قدیم و جدید آثار زرین کوب را جامعیت و کلیت خاص بخشیده که همراه با کار خارق‌العاده و خستگی‌ناپذیر پنجاه ساله او محصولی پربار و دیرپای به‌بار آورده است.

چنانچه تحقیقات و آثار دکتر زرین کوب در زمینه فلسفه و عرفان مطالعه شود وجوه و جوانبی که در این تحقیق و تطبیق مورد استفاده قرار گرفته خصوصاً تنوع و گسترش دامنه آنرا می‌توان بخوبی دریافت، مثلاً در کتب سرنی و بحر در کوزه استاد علاوه بر تحلیل و تنقیح، از دو شیوه مسلط خود که نقد و تطبیق است استفاده نموده است. و یا در مورد سبیری در گلشن راز شبستری که تاکنون شرحهای متعددی بر آن نوشته‌اند شرح و بررسی استاد زرین کوب از ویژگی مطالعه تطبیقی ارزنده‌های بهره‌مند است.

بطوری که می‌دانیم کتاب گلشن راز شبستری منظومه‌ایست که شیخ محمود شبستری در جواب سئوالات شخصی به نام امیر حسینی هروی در مورد عرفان و حکمت الهی سروده و مقبولیت عام یافته است. آنچه در شرح سبیری در گلشن راز، نو و قابل ملاحظه است، طرح تطبیقی آنست و استاد زرین کوب در این تحقیق موارد اشتراک، تضاد و تزاحم و عطف را بررسی و بیان کرده است. در این شرح ریشه‌های بنیانی فکر شبستری موشکافی گردیده و به سوابق و موارد ریشه‌ای آن اشاره رفته است.

اگر چه در مورد مسئله تجدد و اکوان و اینکه وجود خیر محض است و شر عدم محض یا مودی به آنست و «مسئله اصالت وجود» و آنچه در عصر صفوی به نام «حکمة متعالیه» نامیده می‌شده متداعی اقوال شیخ شبستری است ولی در مورد آنکه «نظام عالم بر وجه موجود احسن نظامات ممکن باید تلقی شود» اصل آن قبلاً به بهترین وجه در کلام غزالی بیان گردیده است. چنانکه در این منظومه آشنایی شیخ با حکمت و فنون معارف عصر از یکطرف و اطلاع از حکمت اشراق و نقد و نقل اقوال حکماء یونان از طرفی دیگر و همچنین اثر مجیب‌الدین ابن عربی در مواضع مختلف گلشن راز، مورد تحقیق قرار گرفته است.

دکتر زرین کوب سپس حوزه‌های تحقیق خویش را بسط می‌دهد. از رمان و نمایشنامه به روانشناسی، از تاریخ به حوزه جامعه‌شناسی وارد می‌شود و از هر شعبه و حوزه بهره‌ای بکمال می‌گیرد چنانکه می‌نویسد: «از فلسفه‌ای که ولادیمیر ایلیچ تعلیم می‌کرد راه افتادم و به آنچه تالستوی متادی آن بود رسیدم، در آفاق اندیشه و عمل به هر جا برایم ممکن بود سرکشیدم: روزنامه‌نویس شدم، به تحقیق در تاریخ دست زدم، نقادی پیشه کردم، مقاله نوشتم، شعر سرودم، ترجمه کردم، به نقد و تعلیم فلسفه غربی پرداختم، در عرفان و کلام شرقی سیر کردم، زاهد و صوفی شدم، به شک و تعطیل افتادم و... و با این حال از هر چه خواندم و هر چه نوشتم چیزی که برایم مایه آرام و سکون خاطر شد، معلمی بود.»^(۱۲)

سرنوشت استاد اما، همانطور که خود خواسته بود معلمی بود چرا که وی به هر حال هیچگاه دوست نمی‌داشت «فی‌المثل مهندس ابزار» شود یا «دماغوک» حرفه‌ای از کار درآید که می‌توانست «امواج توده‌های انسانی را به خیال یک یوتوپیای موهوم رویا بی به پویه و پرخاش درآورد و در عین حال خود را مظهر قدرت پدیده‌های بداند که مجرد واقعیت وجود وی نفی وجود انتزاعی آنرا الزامی نماید.»^(۱۳)

داستان کوتاه «در جستجوی انسان» در کتاب نقش بر آب (ص ۲۱۹) گفتگوگونه‌ای است که استاد با برادر فقیدش دکتر حمید زرین کوب در عالم خیال دارد درباره‌هایی از قید تعلقات و بازگشت به درون می‌نویسد:

«- می‌دانم برادر، می‌دانم که در طی این بازگشت باید قدم به قدم از هر آنچه به دنیای بیرون تعلق دارد، عریان شد. باید تمام خواهشها و نیازهای را که حیات حیوانی انسان بدان وابسته است رها کرد. باید از تمام آنچه در دنیای نبات، و حتی دنیای جماد برگرد جوهر وجود انسانی رسوب کرده است بیرون آمد و فقط وقتی انسان از همه چیز دنیای بیرون مجرد شد، با دنیای مجردات که جوهر و معنی هر چیز همانست همانندی و یگانگی می‌یابد و بدینگونه با بازگشت به درون همه چیز را درک می‌کند و هر گمشده‌ای را باز می‌یابد، اما راه به این بازگشت باید خیلی تعیناک باشد.»

استاد از اینکه سرنوشت او را دریند این یا آن سودا، در زندگی مبتلی نساخته و درگیر و دار مصلحت‌اندیشی‌ها و سیاست‌بافیها گرفتار نیامده شادان است، و اینکه در حال حاضر باز مانند کودک شش ساله مکتبی، بی‌خیال و خوشحال و ساده دل مانده است را نتیجه «پنججاه و چهار سال» از ورود به «دهلیز دبستان» تاکنون، در فضای تحصیل و تدریس می‌داند و آنرا از برکت و موهبت شغل معلمی می‌شناسد.

آنگاه دکتر زرین کوب برای تحقیق «به غرب و شرق عالم» سفر می‌کند «کربت غربت» و «محنت سرگردانی» را می‌آموزد و در عین حال تجربه می‌اندوزد. اما در میان این آلام، صفای روح استاد از کسانیکه در این سفر پرخطر همراه و یاور او بوده‌اند، بخصوص از همسرش، بنحو شورانگیزی نام می‌برد: «بار تمام محنت‌ها و مرارت‌های من که حاصل سالهای پرنشیب و فراز یک عمر شصت ساله است بر دوش همین همسر بلاکش و نازنین و مهربانم افتاده که با محبت و شکیبائی مسیح‌آسانی بارگران وجود فرسوده و نالان مرا که جز یک دانشجوی سالخورده اما کودکگونه‌ای نیستم همچون صلیب یک سرنوشت اجتناب‌ناپذیر بردوش خود دارد.»^(۱۴)

و در دهه سی شمسی است که، حاصل آنهمه کوشش و تلاش، ره‌آوردشبهای ریاضت و تفکر و تحقیق، بیار می‌آید و رساله‌ای در باب نقدالشعر منتشر می‌شود، بحثی نو در نقد ادبی، که جامعه ادبی کهن را با دید جدید بهم می‌پیوندد. نگرشی تازه به دیدگاههای تدقیق و تنقید، که جای آن در «بازگشت ادبی» ایران خالی می‌نماید. این رساله که رساله دکتری استاد نیز بود بسال ۱۳۳۴ شمسی از هیئت استادان با تحسین فراوان، بعنوان تز دکترا استقبال می‌شود و همانسال نیز بعنوان یکی از مواد درسی دانشگاهی تعیین و استاد زرین‌کوب، تدریس آنرا به عهده می‌گیرد که چنین اقدامی در آن زمان بی‌سابقه می‌نماید. سپس به سال ۱۳۳۹، به استادی کرسی رشته‌های تاریخ ادیان و تاریخ کلام و مجادلات فرق، تاریخ اسلام و تاریخ تصوف و عرفان اسلامی اشتغال می‌یابد و آنگاه به سال ۱۳۴۰ نیز بعنوان استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی بکار می‌پردازد.

هرچند غربت و کربت استاد پایان پذیرفت ولی مسافرتهای پی‌درپی وی به کشورهای، هند، پاکستان، شوروی، ترکیه و بیشتر ممالک عربی، و سپس در اروپا برای پژوهشهای علمی چندی در انگلستان، فرانسه و سوئیس، آلمان و یونان آغاز گردید. در تمام این مسافرتها، هدف استاد، تحقیقات و تدقیقات جدید، جمع‌آوری اسناد و مدارک علمی و ادبی مربوط به مطالعات ایرانی بود. دو سال نیز، از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ در دانشگاههای کالیفرنیا و پرینستون تاریخ عرفان ایرانی (Persian sufism in its Historical Perspective) را تدریس کرد، و در پنجمین کنگره اسلامی بغداد در سال ۱۹۶۰، در کنگره بین‌المللی مستشرقین هند در سال ۱۹۶۴، کنگره تاریخ‌نویسان وینه اطریش ۱۹۶۵، تاریخ ادیان، در ژانویه سال ۱۹۶۷ و کنگره بزرگداشت حافظ شیرازی در شهر دوشنبه تاجیکستان، در سال ۱۹۷۱ بعنوان نماینده ایران شرکت نمود. چنانکه گفتیم تسلط استاد زرین‌کوب به زبانهای

عربی، انگلیسی و فرانسه، آلمانی دسترسی وی را به مدارک گرانهای خارج از ایران سهولت بخشیده است. علاوه بر ترجمه آثاری از محققین خارجی، کتب و مقالات زیادی به زبانهای انگلیسی و فرانسه نیز تألیف نموده است که در بخش آثار استاد ملاحظه خواهید نمود شرکت استاد در تألیف دائرةالمعارف اسلام (چاپ لیدن) و دائرةالمعارف فارسی و مقالاتی که در این دو دائرةالمعارف از وی چاپ گردیده در مجموعه این آثار جای برجسته‌ای دارد.

یادداشتها:

۱- اشاره به این شعر مولاناست که:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید و عنوان کتابی است به نام «بحر در کوزه» از استاد زرین‌کوب شامل نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی. ۱۳۶۷، چاپ علمی - تهران.

۲- نقش بر آب / ص ۵۹

۳- نقش بر آب / ص ۵۹

۴- نقش بر آب / ص ۱۶۰ (اشاره به ناصرخسرو قبادیانی که در دره یمگان اقامتی اجباری داشت و قصیده‌ای بمطالع زیر از اوست:

چند گوتی که چو هنگام بهار آید

گل به بار آید و بادام به بار آید

شصت بار آمده نوروز مرا مهمان

جز همان نیست اگر ششصد بار آید!

(۲) تولد استاد سال ۱۳۰۱ شمسی است.

۵- نقش بر آب / ص ۶۵

۶- نقش بر آب / ص ۶۲، در توجیه این بیوند و دلپستگی، استاد زرین‌کوب می‌نویسد کسی که از تاریخ فاصله می‌یابد از لذت‌هایش با طبیعت هم محروم است، چون احساس نمی‌کند که با تمام وجود در تاریخ به سر می‌برد و با همه چیزهایی که در اقلیم تاریخ روی می‌دهد مربوط و پیوسته است، در تفسیر و توجیه آنچه در این جهان روی می‌دهد نیز به خطا می‌افتد و از کجراه می‌رود. چنین کسی غالباً با آنچه بخت و اتفاق می‌خوانند تسلیم می‌شود تا آنچه را خروج از عادت در روند طبیعت توهم کرده‌اند، ممکن و واقع

می‌شمارد و این پندار بر دیده ادراک او پرده می‌کشد، آن را نیز تیره می‌کند و البته وقتی انسان این احساس را ندارد که توالی رویدادها تخلف نمی‌پذیرد و آنکه باد می‌کارد طوفان درو می‌کند و بر فراخنای عالم ممکن نیست از دانه گندم درخت چنار بروید یا شعله آتش چوب خشک را نرم و تر کند، البته در هر چه خود انجام می‌دهد نیز احساس مسئولیت نمی‌کند و به نحو اولی آنچه را موالید فعل اوست از حساب کار و کردار خود خارج می‌شمرد و به زیانهای که از آن به نظام کل وارد تواند شد، اهمیت نمی‌دهد، و در اینصورت بسا که آنچه را زاده علت خویش است به آنچه نمی‌تواند علت آن محسوب شود، منسوب میدارد و هیچ در خاطر نمی‌گذراند که وقتی چیزها از تاریخ جدا شود تفسیر و توجیه نمی‌پذیرد و فقط تاریخ است که هر چیز را در زمان و مکان خاص آن می‌گذارد و بدینگونه آنرا قابل تفسیر و قابل ادراک می‌سازد و فی‌المثل به من و تو نشان می‌دهد که اگر نام و نشان هر یک از ما آنست که هست، این امر به هیچ وجه یک تصادف نیست، در زمان و مکان محیط و اقلیم و خانه‌ای که هر یک از ما در آن مجال نشو و تحول یافته است، هیچ نام و نشان دیگر جز آنکه اکنون برای ما شناخته شده است نمی‌توانسته است هویت ما را تفسیر نماید». (نقش بر آب | ص ۶۲ و ۶۳).

۷- نقش بر آب / ص ۴۵

استاد در جایی دیگر درباره اصطلاح «علم ماوراء تاریخ» چنین می‌نویسد: «در باب چراهای تاریخ که شامل نیروهای محرک حوادث و جهت و غایت سیر آنهاست و به همین سبب بحث در چرانی طلوع و افول دولت‌ها و ولادت و مرگ و فرهنگ‌ها و جوامع بشری را هم متضمن می‌شود، آنچه تاکنون به نام فلسفه، تاریخ عرضه شده است در واقع فقط اظهار نظرهای مبتنی بر آراء و مکتب‌های متغییری است که تعداد آنها با توجه به تفاوت‌هایی که در جزئیات آنها هم گاه انعکاس دارد به تعداد مکتب‌های فلسفی و اجتماعی قرون ماست و البته مثل سایر اقوال و مبادی این مکتبها هنوز به هیچ‌گونه توافق که یک نشان نیل به صواب محسوب تواند شد منجر نشده است و به همین جهت برخی از اهل نظر ترجیح داده‌اند این مبحث را به قیاس حکمت ماوراءالطبیعه ارسطویی «علم ماوراء تاریخ» بخوانند». (نقش بر آب / تاریخ‌نگری یا تاریخ‌نگاری / ص ۴۴ و ۴۵)

۸- نقش بر آب / ص ۹۷

۹- نقش بر آب / ص ۹۶ و ۹۷

۱۰- نقش بر آب / ص ۸۸

۱۱- نقش بر آب / ص ۹۱

۱۲- نقش بر آب / ص ۹۳

۱۳- نقش بر آب / ص ۹۴

۱۴- نقش بر آب / ص ۹۵ / همسر استاد، خانم دکتر قمر آریان شاعر و استاد دانشگاه است. از خانم دکتر قمر آریان سالها در مجلات مروراید، سخن، راهنمای کتاب و یغما مقالات ادبی چاپ می‌شده است. همچنین اشعار ایشان در تذکره شعرای خراسان، زنان سخنور، دریای گوهر، به چاپ رسیده است. سایر آثار خانم آریان عبارت است از کتابی در مورد کمال‌الدین بهزاد منتشر شده در سال ۱۳۴۷، چهره مسیح در ادبیات فارسی (رساله دکترا) که در سال ۱۳۶۹ در تهران تجدید چاپ شده است. و همچنین ترجمه شرق نزدیک در تاریخ اثر فیلیپ هتی، انتشار یافته در سال ۱۳۵۰ و جهان اسلام اثر برتولت اشپولر که در سال ۱۳۵۳ منتشر شده است.

